

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض شد به مناسبت کلمه حقوق که در مکاسب آمده، وارد تفسیر حق و فرقی با ملک و حکم که فرق این دو تا به اصطلاح این سه تا با همدیگر چیست؟ و متعرض کلمات عده‌ای شدیم، من جمله مرحوم آقای اصفهانی.

عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی قدس الله نفسه یک رساله مفصلی نسبتاً در حق و حکم نوشتند. و قبل از ایشان هم نوشتند. من جمله از اینها رسائی است که در این بلغة الفقیه مال مرحوم آقای بحر العلوم چاپ شده است. به نظرم اولین رساله‌اش هم باشد در بلغة الفقیه، عده‌ای از رسائل چاپ شده، اولی‌اش در فرق بین حق و حکم و تفصیلی که ایشان برای حکم دادند.

و ایشان عده‌ای از اولاً معنای لغوی حق را متعرض شدند. بعد هم وارد بعضی از تفسیرهایی که برای حق شده، من جمله تفسیری که مرحوم نائینی دارند که درجه ضعیفه‌ای از ملک است. و این را ایشان مناقشه کردند که قابل قبول نیست این مطلب مرحوم نائینی. بعد خودشان یک تفسیری را برای حق ارائه کردند. البته این تفسیری را که ایشان ارائه کردند شبیه این هم در کلمات دیگران هست که حقوق مختلفند، یکنواخت نیستند.

ایشان به جای اینکه بگویند حقوق مختلف هستند گفتند اعتبار خاص، حالا برای اینکه چون دیدند انواع مختلف حقوق وجود دارد، این را به عنوان یک اعتبار خاص گفتند.

و ممکن آن یقال و آن لم اجد من وافق علیه صریحاً، چرا قبل از ایشان هم عده‌ای نوشتند که حقوق مختلفند، یکنواخت نیستند. من یک مقدار هم بقیه بحث را می‌گذارم آخر بحث انشاء الله.

ان الحق مصداقاً فی کل مورد اعتبار مخصوص له آثار خاصه؛ این اعتبار مخصوص له آثار الخاصه، به عبارت اخری می‌خواهند تفسیری ندهند برای حق. این تفسیر ندادن است دیگر.

اعتبار که اعتبار است، امر حقیقی نیست، امر تکوینی نیست، امر اعتباری است، جعلی است، و این اعتبار دارای آثار خاص در موارد خودش است. این طور نیست که یکنواخت باشد بتوانیم بگوییم ملک، یا ملک ضعیف یا الی آخره.

له آثار الخاصه، آن وقت ایشان عده‌ای از حقوق را شرح می‌دهند. عرض کردیم همین کار را هم فرض کنید مرحوم سید یزدی کرده اما به لحاظ دیگری. که یا حقوق قابل کذا هستند، قابل کذا نیستند. که عرض کردیم مرحوم آقای نائینی هم به مرحوم سید یزدی اشکال کردند که این تقسیم ایشان هم درست نیست.

چندتا از حقوق را ایشان توضیح می‌دهند. خواهی نخواهی بنده هم مجبور هستم چند تا حقی که ایشان فرمودند توضیحاتش را عرض کنم.

فحق الولایه لیس اولاً تعبیر به حق الولایه کردند. آیا حق الولایه مثلاً یک ولایت منشأ حق است، حقی تولید می‌کند، من اول عبارت ایشان را بخوانم. لیس لاعتبار ولایت الحاکم که ولایت فقیه باشد به اصطلاح معروف شیعه و ولایت اب و جد. فرق بین این سه تا این است که ولایت الاب و الجد ولایت شخصی است و ولایت حاکم ولایت اجتماعی و به اصطلاح جمعی است. یعنی یک نوع امری است که به جامعه بر می‌گردد. و این گاهی دو تا را پشت سر هم می‌آورند، منشأ اشتباه می‌شود.

اصولاً در ولایت شخصی خصوصیات شخص و تمام خصوصیاتش در نظر گرفته می‌شود و جعل ولایت، توضیح اجمالی‌اش الان اینجا به مقداری که فعلاً مناسب با ایشان، ولایت اصولاً جایی تصویر می‌شود که یک نقصی، کمبودی در یک جهتی باشد، در شخصی باشد، با جعل ولایت آن کمبود را جبران بکنند. این اصطلاح کلی. حالا بعد توضیحاتش را عرض می‌کنم.

آن وقت در مورد شخص کمبود غالباً کمبود شخصی است. یا بچه است، یا دیوانه است، یا سفیه است، کمبود شخصی است. اما این معنایش این نیست که در جامعه و در اجتماع وقتی ولایت جعل شد، آن هم حتماً به این معنا باشد. چون الان خیلی متعارف شده که مثلاً ولایت بر جامعه معنا ندارد، جامعه سفیه نیست، جامعه نمی‌دانم فرض کنید بچه نیست، صغیر نیست، مجنون نیست، این، یا بعضی دیدم جواب دادند که نه اصلاً جعل ولایت فقیه برای عقلا و برای به اصطلاح عقلا و دانشمندان و اینهاست.

هر دو مطلبش غیر صحیح است یعنی هم اینکه فکر بکند که ولایت اجتماعی مربوط به است به اشخاص سفیه و نادان، این هم باطل است. اینکه این ولایت اجتماعی مربوط است به افراد دانشمند و عقلا و اینها آن هم باطل است. اصولاً یک اشتباهی پیش آمده، ولایت اب و جد، منشأش وجود نقصها و کمبودهایی است که در فرد است، و فرد معینی را برای او جعل می کنند، نصب می کنند.

خوب دقت کنید، اصلاً فرق بحث ولایت با احکام عقلیه در همین جاست. در احکام عقلیه نصب نیست. در بحث ولایت فقیه ما مفصل متعرض این نکته شدیم. مرحوم میرزا رفیعای نائینی، در ذیل روایت عمر بن حنظله در کافی، چهار پنج تا اشکال خیلی قوی و محکم به ولایت فقیه می کند. که متأسفانه با اینکه این اخیراً خیلی کتابها نوشته شده یا کلام ایشان را نیاوردند یا ملتفت نشدند. خود مرحوم مجلسی در مرآة العقول دارد قال بعض المحققین کلام ایشان را آورده و سعی کرده جواب بدهد. متأسفانه جواب مرحوم مجلسی هم آخرهایش باز کمی به هم پاشیده است. دیگر چون این مسائل را تفصیلاً باید جای دیگر صحبت کرد فعلاً به همین مختصر اکتفا می کنیم.

ببینید احکام عقلی این است که مثلاً کسی که کمبود در جامعه دارد باید برداشته بشود. این حکم عقلی است. اما این کافی نیست برای نصب. ولایت نصب است یعنی به قول ایشان که فرمود منجز می شود، آن حکم عقلی را معین می کند. و لذا ولایت دائماً نیاز به نصب دارد.

و لذا هم عرض کردیم مرحوم نراقی را که بحث ولایت فقیه را با آن عرض عریضش مطرح کردند، حدود بیست تا بیست و دو سه تا روایت را ایشان تمسک کردند، العلماء ورث الانبیاء اینها،

س: ۰۷:۰۹

ج: نه در عوائد. عائده ۵۱، به نظر نگاه کنید، عوائد عائده ۵۱ یا ۵۲ حالا به ذهنم عددش نیست. در عائده ۵۱ یا ۵۲ ایشان در عوائدش متعرض، العلماء ورثة الانبیاء، اللهم ارحم خلفائی، عرض کردیم تمام این روایاتی که ایشان آورده هیچ کدامش به درد ولایت فقیه نمی خورد؛ چون نصب توش نیست. در روایاتی که به عنوان ولایت فقیه ذکر شده، سه تا روایت صلاحیت نصب دارند. یکی انی

جعلته حاکما، که در روایت عمر بن حنظله است. و این واضح است، جعلته نصب است دیگر. مفادش نصب است. آقای خویی هم قبول کردند که روایت عمر بن حنظله مفادش نصب است. لکن می گویند روایت ضعیف است. ایشان آقای خویی نصب را قبول ندارند، حتی به عنوان قاضی هم قبول ندارند. ایشان می فرمایند روایت عمر بن حنظله دلالتش خوب است، چون نصب دارد به تعبیر من، و لکن سندش ضعیف است.

یکی روایت ابی خدیجه است که در قضاوت مثلاً کسی که یعلم شیء من قضاء ایشان می گوید این روایت سندش معتبر است اما مفادش نصب نیست، قاضی تحکیم است. نه اینکه من نصب کردم. شیعیان در مسائل که اختلاف پیدا می کنند به فقها مراجعه کنند. یعنی هدف این است که حکم شرعی اجرا بشود. نه اینکه نصب کرده باشند.

یکی هم توقیع مبارک است اما الحوادث الواقعة. این سه تا صلاحیت دارند. اما الحوادث الواقعة را هم ایشان قبول ندارند سندا، دلالت هم می گویند شاید مرادفتوا باشد. خب آن آقایانی که ولایت قائلند می گویند روایت مبارکه سه چیز دارد: هم فتوا دارد فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا، هم فتواست، هم قضاوت هم اداره جامعه که اصطلاحا الان می گویند ولایت فقیه.

پس از کل روایات ولایت فقیه سه تاش به درد ما نحن فیه می خورد. بقیه اش از قبیل احکام عقلیه است. عقل عملی مراد است. که جامعه باید منظم باشد، علما این طور هستند، علما صفات خوبی دارند، اما این ربطی به نصب ندارد. مضافاً به اینکه چون این ادله لفظی هستند و عناوینی که در آن اخذ شده کلی مشکک هستند، احتمال اینکه مراد امام معصوم (ع) باشد هست. العلماء ورث الانبیاء، آن که مصداق بارز عالم است خود امام معصوم (ع) است. بالاخره علم عالم توش تقاطعی از جهل و اینها دارد. آن که تماماً علم است، چون کلی مشکک است علم، آن که تماماً علم است امام معصوم است. علم امام معصوم (ع).

و لذا اللهم ارحم خلفائی الذین یعطون من بعدی یروون سنتی، یروون سنتی یعنی آن سنت واقعی، خب این را امام معصوم (ع) می داند، ماها که نمی دانیم. ما تابع حجت هستیم.

ج: علماء امتی

و لذا یک مشکلی آن روایت دارد مضافا اینکه لسانشان نصب نیست، یک عناوینی در آن اخذ شده که چون عناوین کلی مشکک هستند، احتمال انصراف به اهل بیت (ع) و مراد خود ائمه علیهم السلام باشد در آن هست. و لذا به درد ولایت فقیه نمی خورد.

اما روایاتی که نصب است سه تاست. عرض کردیم آقای خویی در نصب این سه تا را قبول می کند، اما این یکی را که مقبوله عمر بن حنظله قبول باشد قبول دارد دلالتش را بر نصب، سندش را ضعیف می داند. روایت ابی خدیجه که عده ای از علما باز قبول ندارند، ایشان قبول دارد لکن می گوید دلالتش روشن نیست. آن نصب توش ندارد، قاضی تحکیم است. توقیع مبارک هم سندا قبول ندارند، مضافا اینکه احتمال این هست که مراد فتوا باشد. سه منصب را نگیرد. فارجمعوا فیها الی رواة احديثنا، من خلاصه بحث کل ولایت فقیه را برایتان در دو سه دقیقه جمع و جور کردم که اگر خواستید نتیجه گیری کنید معلوم

س: الحوادث را الف و لام

ج: حالا آن گفته شده حالا من آن قسمت هایش را باز، نه حالا در کافی نیامده، کلینی نقل کرده، اشکالات فراوانی شده، من آن لب اساسی مطالب را بحثی که خود من به نظر من مجموعه ولایت فقیهی گفتیم چهار سال طول کشید، حالا البته صحبت های متفرقه شد. اما این لب مطلب را برایتان عرض کردیم.

آن وقت ولایت اب و جد شخصی است. ولایت حاکم نوعی و اجتماعی است. در ولایت اجتماعی فرد اصلا نظر نمی شود. نه ولایت است بر مجانین نه ولایت بر عقلا. اصلا در ولایت اجتماعی، انسان، حیوان، نبات، شجر، زمین، دریا، همه نظر می شود. اداره جامعه وقتی ولی فقیه، اینها اصلا توجه نکردند، خیال کردند این می گوید مال سفهاست، او می گوید مال سفهاست. نه بحث سفیه مطرح است نه بحث عاقل مطرح است. اصلا در بحث اجتماعی می آید جامعه را نگاه می کند. از انسان، اصلا نه انسان با صفت، طبقات مختلف، و لذا نقص هایی که در ولایت جبران می شود، مختلف است. خوب دقت کنید. کمبودی که در ولایت فردی است، آن کمبود های فردی است. یا سفیه است یا صغیر است یا مجنون است یا خصوصیتی دارد، دور از زن و بچه اش است مثلا، غایب است، یک نکاتی دارد که

منشأ می شود کمبودی پیدا می شود، یا به قول معروف مثلاً حفره ای پیدا می شود، این حفره را با ولایت پر می کنند، با جعل ولایت این حفره، اما در مسائل اجتماعی این اصلاً این بحثها مطرح نیست.

س: کمبودهای اجتماعی هم نیست

ج: کمبود اجتماعی در حکم الهی یک، شناخت احکام و مسائلی که برای جامعه پیش می آید، از دیدگاه فقه اسلامی. این خودش یک کمبود است. باکوه ها چه کار کنند، با دریاها چه کار کنند، با معادن چه کار کنند، با زمین، با مواد، این بیان حکم الهی در حوادثی که پیش می آید، مشاکلی که پیش می آید. چه آن فقه استنباطی که اولی است، این یک قسمت که باید در جامعه تبیین بشود. قسمت دوم تنفیذ و تطبیق این در خارج که یکی از اهداف اصلاً حقیقت هدف به اصطلاح خاتمیت یکی همین بود؛ چون معلوم نبوده که در انبیاء سابقین این خصلت باشد. حالا دیگر توضیحش جای خودش حالا.

اما یکی از اهداف انبیاء این بود این که در غدیر آمد، این نکته غدیر این بود که باید اینها اجرا بشود، تنفیذ بشود. این نباشد که حضرت موسی (ع) بیان کند بنی اسرائیل تخلف بکنند. نه، این باید اجرا بشود. خود اجرای این در خارج و در نظر گرفتن شرایط خارج این سه، دو، کسانی هم که تخلف می کنند به حکم جزایی مناسب، به نظام قضایی مناسب، این سه تا کمبود طبیعی است در جامعه. که این سه تا کمبود را فرض کنید من باب مثال در کشورهایی که مثلاً حزب کمونیسم حاکم است، حزب بیان می کند. اما در نظام اسلامی، اسلام بیان می کند. این فرقی این است. در کشوری که در جایی در دهی، در روستایی، در هر جا، عرض کردیم گاهی خوارج دارد که در بیابان سه نفر از خوارج به هم می رسیدند، دو تایش با یکی بیعت می کردند، امیر المومنین تشکیل دولت می دادند، همین سه نفری با همدیگر تشکیل یک دولت می دادند. با این یکی بیعت می کردند به عنوان امیر المومنین. این مراد از به اصطلاح ولایت فقیه این است.

حالا به هر حال من عبارت ایشان را بخوانم.

و من احکام نفس هذا الاعتبار، اعتبار ولایت الحاکم، جواز تصرفه فی مال مولا علیه، در مال مولا علیه، تعبیر ولایت مراد این است، حالا عرض می کنم. تکلیفاً او وضعاً، یا این کار را بکن، این کار را نکن، یا وضع بکند ملکیت و اینها، و لا حاجة الی اعتبار آخر. دیگر اعتبار دیگری نمی خواهد. فاضافه الحق الی الولاية بیانیه، وقتی می گوئیم حق الولاية، این حق همان ولایت است. چیز دیگری نیست. به تعبیر مرحوم آقای اصفهانی حق با ولایت یکی است.

پس معنای حق و ولایت یکی می شود. این یک اعتبار خاصی است.

و كذلك حق التولية و حق النظارة، چون اینها یک درجات نسبت از ولایت هستند همین طور.

عرض کنم این مطلبی که ایشان فرمودند خب نظر مبارک ایشان است، ولایت جزو حقوق نیست اصلاً. اصلاً ولایت اینکه ایشان جزو حقوق وارد بحث حقوق شدند، ولایت جزو حقوق نیست نه. ولایتی را که جعل می کنند برای پدر، الان توضیحش داده شد. اصل ولایت نه به معنای قهر و غلبه است، این هم نیست. اصل ولایت اصولاً کلمه ولیه، یعنی یک چیزی پشت سر یک چیزی باشد من دون فصل اجنبی بینهما. این که می گویند ولایت به معنای اشراف، این اشراف از اینجا فرض شده است.

آن که در ذهن من در کلمه ولایت الان در لغت عرب ولیه، پشت سرش بود. این ولایت به معنای پشت سر بودن و بر او اشراف داشتن، نه سلطنت به معنای اینکه او فاقد اراده بشود. حقیقت ولایت این است. حالا من این یک فقط اضافه کنم.

اخیراً یک کتابی مال ابن قبه نگاه می کردم، یک مقاله ای از ابن قبه، ایشان نوشته که در باب ولایت این است که شخصی است بر کسی اشراف داشته، تقدم علیه او تأخر عنه. خیلی تعجب کردم. دلم می خواست به کتب لغت مراجعه کنم، فکر نمی کنم این درست باشد. در ذهن ما که درست نیست حالا مگر چون تقدم علیه ولی را نمی گویند. درست است یک کسی جلو می افتد ممکن است گفت که ریسمانی بر گردنم افکنده دوست، غرض ممکن است طرف جلو بیافتد این را بکشد هر جایی که می خواهد، اما این را من نشنیدم که ولایت را بر تقدمه بگویند. اخیراً یک مجموعه ای از آثار ابن قبه را متفرقاتش را جمع کردند چاپ شده است. ایشان در بحث ولایت این تفسیر را دارد. تأخر عنه او تقدم علیه. تقدم مگر اینکه بگوید ولایت گاهی به ولی نسبت داده می شود گاهی به مولی علیه

مثلا. والا ولیه یعنی پشت سرش دیگر. من تقدم ندیده بودم تا حالا. حالا اگر آقایان وقت کردند تا فردا به قول امروزی مشق شب باشد نگاه کنید در کتب لغت. من الان در ذهنم بود تصادفا خیلی وقت است نگاه کردم نه تازگی. در ذهنم بود در این مدت دو مرتبه به کتب لغت اصلی نگاه کنم، آیا در تقدم هم ولی گفتند، یا مجازا گفتند؟ چون وقتی ولی جلو افتاد مولی علیه پشت سرش است. چون مولی علیه پشت سرش است به آن ولایت بگویند.

و الا متعارف ولی پشت سر مولی علیه است. آن که متعارف ولیه یعنی این پشت سر این قرار گرفته، اجنبی هم فاصله ای هم بینشان نیست، و این آن را اداره می کند. ولایت حقیقتش این است. اصلا ولایت وقت لذا در باب ولایت به این معنا نیست که طرف فاقد اراده است، سفیه فاقد اراده نیست. ولایت به این معناست، نظارت می کند اگر معامله ای که کرده درست بود، خب کارش ندارد، اگر معامله درست نبود، به آن مقداری که درست نیست، به او می گوید این معامله باطل است، به طرف مقابل می گوید باطل است این معامله باید این جوری باشد.

لذا در باب ولایت اگر دقت کنید مولی علیه آن اختیارش محفوظ است. ولی هم اختیارش محفوظ است و اشرافش و قدرتش و سلطنتش. این محفوظ است. این قدرت محفوظ است. تقریبا می شود مثلا نسبت بین ولی و مولی علیه را نه حالا قانون علیت، شبیه قانون عمومی جاذبه حساب بکنیم. چطور مثلا فرض کنید طبق قانون جاذبه ماه به دور کره زمین می چرخد، یک حالت این طوری مطرح است. لکن فرقی این است که این دو تا شعور ندارند در این جهت. طبق یک نظام الهی است و آن فاصله، طبق قانون معین به قول خودشان تناسب مستقیم با حجم دارد و تناسب غیر مستقیم با فاصله دارد، با بعدی که دارند. احدهما جذب... اما اینجا با آگاهی و اراده است؛ یعنی فرقی این است.

این که مثلا طرف می خواهد مولی علیه به اصطلاح حرکت بکند، زیر نظر اوست نه اینکه فاقد اراده بشود. فاقد اراده نیست مولی علیه

س: مجنون چه؟

ج: مجنون هم اگر آخر چون جنون هم درجات دارد. اگر آن درجات بالاست که هیچی دیگر، آن که اصلا حکم حیوان پیدا می کند. و لذا شما ولی بر حیوان نمی گوئید. نمی گوئید من ولی بر این الاغم. ولی بر الاغ کسی نمی گوید، چون حیوان هیچی ندارد. دقت کردید؟ اگر کسی در آن درجه این یک شعری است ان هو مستولی علی احد الا علی اضعف المجانین، که مرادش این یعنی ملحق به حیوان باشد. نحوه ولایتش مثل ولایتی است که بر یک نوع حیوان باشد. پس حقیقت ولایت این است. آن نکته فنی...

و این منصب است، این جعل می خواهد. این ربطی به حق ندارد. اگر گفتیم به حق ولایت، بعد از ولایت تولید حق می شود، من اضافه بیانیه نیست که مرحوم آقای آشیخ محمد حسین فرمودند. من تعجب می کنم از ایشان.

چرا در آنجا حق می گویند؟ چرا؟ چون ولی گزینش های گزینه های مختلف دارد. چون گزینه های مختلف دارد این حق به او داده می شود که یک گزینه را انتخاب بکند. دقت بکنید. مثلا این بچه پدرش فوت کرده وصی است، اموال دارد. طبعا در مقابل آن گزینه هایی هست، این اموال را یک جایی امانت بگذارد، پول باشد در بانک بگذارد، این اموال را تبدیل به طلا بکند، این اموال را تبدیل به ارز بکند که زمان ما خیلی توش سر و صدا هست. این اموال را توش تجارت بکند، این اموال را تبدیل به فرش بکند، این اموال... و هلم جرا دیگر.

وقتی می گوئیم حق، حق این است. دقت کنید. روشن شد نکته فنی چه می خواهم بگویم؟ این حق اوست یعنی ولی این حق را دارد. وقتی شارع بر آن جعل منصب ولایت کرد، فرض کنید ولی فقیه، این نگاه می کند مثلا الان مصلحت هست با آن کشور تجارت باشد، با آن کشور یک مثلا بخش مخصوص باشد، با آن کشور فرهنگی باشد، با آن کشور مبادلات نظامی باشد، با آن کشور... تشخیص می دهد، طبق تشخیص، این حقی است که به او داده شده که آنچه که و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن.

پس حق الولایه به ذهن من این طور می آید. من نمی دانم حالا مرحوم

س: چرا خود منصب را حق نمی گوئید؟

ج: حق نیست

س: حق جعلی است، حقی است که جعل

ج: منصب جعل شده اما هر جعلی که حق نیست که.

س: خب این منصب جعلی بگیرد حق

ج: منصب را که جعلی می دانیم که من خودم عرض کردم. من که خودم گفتم. خوب دقت بکنید. به این ولی که جعل نصب شد، حق داده می شود. حق به این معنا، می گویند در مقابل تو گزینه های مختلفی هست، و لذا هم عده ای الان می گویند مهم در باب ولی، مراعات مصلحت است، نه مراعات اصلح. ظاهر آیه مبارکه مراعات اصلح است. و لا تقربرا مال الیتیم الا بالتی هی احسن؛ لکن معروف در باب فتوا مراعات مصلحت است. لازم نیست بگردد فحص بکند تا احسن و اصلح را پیدا بکند. این را حق ... حق مال این است. حقی اینجا، یعنی بعد از جعل منصب ولایت این حق به او داده شده است. مثل ولی فقیه، به او حق داده شده. و لذا یک ولی فقیه، مثلا یک فقیه حالا قبل از اینکه مقام ولایت باشد و حالا بیعت مردم اقبال مردم حالا هر چه که نکات خاص خودش را دارد، ببینید یکی می گوید آقا ما صلاح است با فلان کشور معاملات تجاری داشته باشیم، نکته اش هم این است. یکی دیگر می گوید نه آقا این نکاتی که گفتم اینها قابل خدشه است، یا آن مقداری که مصلحت است خیلی کم است. سی درصد است، این که شما می گوید سی درصد ارزش ندارد که ما معاملات مثلا تجاری با این کشور... هست دیگر می دانید دیگر خیلی متعارف است این حرفی که من دارم می زنم، یک امر کاملا متعارفی است.

پس مراد از حق الولایه یعنی آن کسی که ولی است، شارع در اختیار او قرار داده، گزینه ها را نگاه بکند، گزینه صالح را انتخاب بکند. گاهی می شود پنج تا گزینه همه صالح هستند. لکل وجهه هو مولیها؛ این گزینه هم صالح است آن گزینه هم صالح است. این گزینه یکی می گوید به قول معروف یکی می گوید چهل درصد، یکی پنجاه درصد، یکی می گوید شصت درصد، می دانید اختلاف هست دیگر چیزی نیست که تازگی داشته باشد. اختلاف تفکرات جامعه ما همیشه هست. وقتی این طور شد، شارع می گوید آقای حاکم من به شما

این حق را می دهیم، برای مصلحت مردم این معامله را انجام بدهید. برای مصلحت مردم این رابطه را برقرار بکنید، برای مصلحت یتیم این پول را به صورت طلا نگه دارید. برای مصلحت یتیم نه این عین پول را در بانک نگه دارید. مراد از حق الولایه این است. اگر فرض کردیم که در میان این گزینه ها، در میان این فروض، فقط یکی متعین است، دیگر آنجا حق نیست، آن خود ولایت است، اعمال ولایت است. حق الولایه مراد این است که این می تواند در مقابل گزینه های مختلف یکی را انتخاب بکند. من حق الولایه را این جور می فهمم. این حق التولیه و حق النظاره را هم این طور می فهمم. آن که من می فهمم این است.

س: احسن را در قرآن به معنای حسن بفرمایید.

ج: چشم اشکال ندارد آقا

س: اگر به معنای حسن بگیریم دیگر لازم نیست که بگوییم احسن یعنی بهترین، ۲۵:۱۴

ج: بله حالا آن یکی دیگر، حالا یک جایی که گفتیم، مثل بعضهم اولی ببعض، یعنی متعین. حالا اگر شواهدی قائم شد آن بحث شواهد است.

به هر حال پس مراد من فکر می کنم خود بنده البته عرض کردم ما چون خیلی احتیاط می کنیم با بزرگان خیلی شاخ به شاخ نمی شویم، احتیاطش این است، عرض کنم به اینکه به ذهن من می آید حق اضافه بیانیه نباشد، تبعیضیه است. نه، یا نشریه. حقی است که از ولایت یک در کتاب مغنی علی ما بیالی چون وقت است که مغنی درس نگفتیم، چهل و پنج شش سال می شود. به نظرم برای من پانزده معنا، ترد لخمسة عشر معنا، اگر حافظه من حفظ شده باشد، از آن پانزده معنا را عرض کردیم بهترین معنایش شاید این باشد که بگوییم من نشویه است اصلاً. منشأ، مبتدا، ابتدا، اینها نیست. نشویه یعنی منشأ. ظاهراً من در اینجا نشویه است. حقی است که از ولایت پیدا شده است. حق الولایه حق من الولایه، یعنی حقی است که منشأ، روشن شد؟

من را به نظر من اضافه در اینجا اضافه نشویه است. این حق است که از ولایت پیدا شده است. البته اگر اضافه بیانیه هم باشد که ایشان فرمودند باز هم من است. علی کل حال، شاید مراد ایشان از اضافه بیانیه در اصطلاح یعنی به معنای من. چون بیانیه را هم من می گیرند.

به ذهن من حق من الولایه، این حق من الولایه را ایشان حق هو الولایه، نه حق منشأ الولایه. من فکر می کنم به منشأیت و نشو ویت بیشتر نزدیک باشد تا به مسئله بیانیه که ایشان فرمودند. ولایت تولید حق می کند که گزینش های مختلف و فروض مختلف را نگاه می کند، با افراد بررسی می کند. و لذا ما همیشه عرض کردیم ظواهر ادله و آیات هم این است. اصولا معنای ولایت فقیه نیست که مثلا بگوید فلان برنامه اقتصادی را اجرا بکن یا فلان برنامه فرهنگی را اجرا بکن. اصولا فقیه تا در آن موارد مشاوره با اهل نظر و اختصاصی ها و جهات مختلف و بحث های مختلف نکند، حق اصدار حکم ندارد اصلا، حق ندارد که بگوید مثلا این کار را بکن. خودش بنشیند و بگوید این برنامه فرهنگی را اجرا بکن. این ارزش، اصلا اتباع این لازم نیست، اجرا آن لازم نیست. و شاید آیه مبارکه (و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله)، آن هم شاهد باشد. شواهد دیگر هم دارد که حالا فعلا بحثش اینجا نیست.

س: استاد خود ولایت را چه می گوید؟ خود منصب ولایت را

ج: منصب جعل است، حق نیست

س: نه خب حکم است حق است؟

ج: جزو مناصب اجتماعی است که جعل می شود مثل احکام وضعیه. حکم وضعی به قول آقایان.

س: حکم وضعی می گوید؟

ج: مثل حکم وضعی. من نمی دانم در کفایه هم که آمده همه کتب نوشتند ولایت را نوشتند توی احکام وضعیه آوردند خب. جعل

به هر حال آنچه را که من الان بنده سراپا تقصیر می فهمم عبارت از این مقدار است. حق الولایه ای که ایشان فرمودند، حق التولیه، البته حق التولیه مراد این است که یک کسی را کسی در شأنی متولی قرار بدهد، متولی ایتم، ناظر یا اینکه متولی یکی ناظر، ظاهراً تمام اینها منصب هستند.

س: ۲۸:۴۱

ج: منشأی باشد. بله ایشان نوشته الی الولایه بیانیه. فکر نمی کنم به ذهن من که نمی آید حالا نمی دانم آقایان اختیارشان با خودشان است.

این بحث ایشان چرا ایشان گفت اعتبار مخصوص هی دارد می گوید، چون اینها هر کجا یک جور است. می خواهد این را بگوید ایشان. البته عرض کردم کسان دیگری هم گفتند این مطلب را. ایشان نوشتند لم اجد. یعنی بعبارة اخرى ایشان حق را معنا نکردند. خلاصه اش توانستند بگویند حق یعنی چه. خلاصه اش این است دیگر.

مرحوم نائینی فرمود حق درجه ضعیفه ای از ملک. ایشان می گوید نه نمی توانیم آن درجه ضعیفه بگوییم.

س: بیان اهل بیت (ع) معمولاً در روایات حق را به معنای بیانیه گرفتند دیگر ۲۹:۲۷

ج: آن حق را به معنا، کلمه حق استعمالش در به اصطلاح روایات و حتی تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر، اصلاً در قرآن معلوم نیست همین اصطلاح حق مصطلح ما باشد.

س: نسبت به ولایت اهل بیت (ع) خودشان این جوری استنباط می کنند

ج: بله حق الله مثلاً آنجا معرفت، حق الله علی العباد ان یعرفوه.

اصطلاحش در روایات و در آیات مبارکه مثلاً تواصوا بالحق یعنی به حقوقی قانونی مثلاً، حق در مقابل حکم. بعید است اصلاً این خیلی بعید است.

بل کذلک حق الرهانه، حالا چون ایشان یکی یکی اسم بردند، ما هم برای اینکه انشاء الله از قافله عقب نمایم همین جور همراه ایشان می رویم در این حقوقی که ایشان، حق الرهانه فانه لیس، این که ایشان حق الرهانه را حق گرفتند، درست است. این مطلب درست است. رهن تولید حق می کند. چون تولید ملک نمی کند. کسی که مالش را رهن می دهد این تولید حق می کند. این مطلب درست است.

س: نشویه است حق الرهانه یا

ج: نه بیانیه است حق است دیگر

س: تولید حق می کند باید بگوییم خودش حق

ج: و حق است خودش رهانت حق است.

فانه لیس الا اعتبار کون العین وثیقۃ شرعا، البته این که ایشان فرمودند شرعا درست است. لکن رهن در زندگی بشر همیشه بوده، این طور نیست که نبوده، و یک توضیحاتی هم ما راجع به رهن و انواع رهن هم به مناسبت از کتاب سنهوری عرض کردیم. و عرض کردیم رهن در اسلام هم که آمده به همان ارتکاز، فرهان مقبوضه، البته آیه موردش رهن قبض است. رهنی است که قبض شده، و لذا اینها آمدند گفتند که ما عقود بعضی از عقود اینها اصلا عینی هستند. مثل رهن را عقد عینی قرار دادند.

توضیحاتش را من چون سابقا تا حدی عرض کردم دیگر تکرار نمی کنم

س: چه حقی تولید می کند رهن؟

ج: الان عرض می کنم.

اعتبار کون العین وثیقۃ شرعا، مثلا آقا من به شما ده هزار تومان عرض کردیم یک بحثی دیگر هم دارد که آیا رهن مال خصوص قرض است، یا غیر قرض هم رهن توش معنا دارد؟ مثلا اگر گفت آقا من کتاب را به شما فروختم به ده هزار تومان، می گوید خب بده ده هزار تومان، می گویم ندارم ده هزار تومان، الان عبايم را می گذارم تا بروم ده هزار تومان را بیاورم. آیا این عبا هم رهن است؟ آثار

رهن دارد؟ یا این خصوص قرض است؟ یا در آثارش فرق قائل بشویم. چون دیگر بحث رهن نمی خواهیم متعرض بشویم در محل خودش.

اعتبار كون العين وثيقة شرعا و اثره، اثر این حق، جواز الاستیفاء ببیعه عند الامتناع عن الوفا؛ رهن عرض کردیم در روایات ما دارد استوثق من دینک، وثیقه بگیر، گرو بگیر. لذا عرض کردیم هر عقدی که دارای یک معنایی است یک مقصد خاصی دارد، عقد رهن حقیقتش استیثاق است. عقد نکاح حقیقتش علقه زوجیت است. ایجاد علقه زوجیت در وعاء اعتبار. عقد بیع حقیقتش تملیک عین است در مقابل تملک عوض. توضیحاتش را عرض کردیم. آقایان تفسیرهای دیگری گفتند ما جور دیگری تفسیر کردیم.

هر عقدی دارای یک اثری است. عقد رهن این طور است. حالا آیا رهن جزو عقود عینی است دائما، یا عقود عینی نیست دائما، یا تفصیل قائل بشویم، فعلا ربطی به این بحث ما ندارد.

آن وقت پس عقدی است طبق مفاد این عقد شما چه کار می کنید؟ حد این عقد چیست؟ حد این عقد این است که شما وثیقه برای دین می گیرید. خوب دقت بکنید. حالا آیا دین خصوص قرض است یا دین مطلق ما فی الذمه است؟ شما زدید شیشه کسی را شکستید، می گوید تو ضامنی، می گوید بله، حالا پولش را بده، می گوید ندارم، می گوید ندارم نمی شود، فرض کنید عبایش را رهن می گذارد تا برود پول را بیاورد. خوب دقت کنید.

لذا یک معنای دین هم عرض کردیم اصولا در اصطلاح قانونی کل ما فی الذمه را دین می گویند. شامل قرض می شود، شامل اروش جنایات می شود، شامل معاملات، فرض کنید خانه را اجاره داده، پول نداده بدهد، می گوید آقا رهن بگذار، یک چیزی رهن بگذار تا پول را بیاوری. یا چیزی را فروختی، دقت کردید؟ پس این استیثاق یک عنوان عام دارد، خیال نکنید خصوص قرض است. الان در ذهن ما خصوص قرض است. یک عنوان عام دارد، استیثاق، شما وثیقه بگیرید، فایده این وثیقه چیست؟ فایده اش این است که اگر طرف مقابل در سر سال در سر وقت معین، دین شما را نداد، شما می توانید این عین را بفروشید و دینتان را از آن بردارید. دقت کنید.

ج: خودش. رهن بین شخصین است.

پس بنابراین نمی دانم روشن شد مطلب؟ ایشان مرحوم آقای اصفهانی می فرماید این یک حق خاصی است. نتیجه حق خاص این است. البته این که ایشان فرمودند خب این با تفسیر مرحوم نائینی هم خیلی تنافی ندارد، بینی و بین الله. چون مرحوم نائینی گفت حق یک درجه ضعیف از ملک است. خب این هم یک درجه ضعیف از ملک است. ولو الان اسمش عقد رهن است، یک درجه ضعیف از ملک باشد. چه درجه ای است؟ نمی تواند انتفاع بکند، نمی تواند توش زندگی بکند. فرض کنید عبایش را به او رهن داد، عبایش را رهن داد، نمی تواند بپوشد، نمی تواند عبا را به کسی ببخشد

س: الان که پول رهن را می گذارند بانک

ج: آن حالا توی بانک اصلا پول قابل رهن نیست به اصطلاح. دقت می کنید؟

دقت بکنید، پس بنابراین رهن عبارت از این است؛ یعنی خود رهن عبارت از وثیقه است برای بیع. خب مرحوم نائینی چه می گوید؟ مرحوم نائینی می گوید یک درجه ضعیف از ملک است. تصادفا ایشان به نائینی اشکال کردند درجه ضعیف از ملک را قبول نکردند مرحوم آقای اصفهانی، اشکال کرد به نائینی. البته اشکال ایشان اشکال قانونی خوبی بود. ایشان می گوید شما وقتی ملک گفتید، به بیان من البته، آن باید تام باشد. یعنی آن ملک ولو یک درجه اش، باید باشد. در باب حق این نیست. حق الماره این نیست که این میوه ملک شماست. خوب دقت بکنید. اگر شما گفتید حق الماره درجه ضعیف از ملک یعنی این میوه ای که از باغ مردم آمده بیرون ملک شماست. به حیثی که اگر شما رد شدید و نچیدید، به پسرت بگویی برو بچین، هم تو حق الماره داری هم تو حق من را بچین. خب معلوم است حق او را نمی تواند بچیند.

لذا این اشکال مرحوم آشیخ محمد حسین انصافا اشکال خوب دقت بکنید. یعنی مرحوم محمد حسین خیلی قانونی فکر کرده، خیلی روح لطیفی را به کار برده. می گوید شما اگر گفتید ملک باید این رابطه فعلی باشد، شما اینجا رابطه تان فعلی نیست. شما

می‌توانید، می‌توانید، نه اینکه میوه ملک شماست، آن هم در این حد، می‌توانید بکنید و بخورید. اما بکنید توی جیبتان بگذارید برای کسی دیگر، این را هم نمی‌توانید.

س: مجوز

ج: هان، یک، هان این جواز، لذا این خوب دقت کنید، این که آقای خویی هم اشکال می‌کند که نه اصلاً این جواز حکم است. فرقی بین حق و حکم نیست. این لطافت کار کجا گیر کرد؟ روشن شد؟ مرحوم آقای نائینی این می‌توانید را درجه ضعیف ملک گرفت. آشیخ محمد حسین می‌گوید این درجه ضعیف ملک نیست. حالا غیر از اشکال فلسفی ایشان، نمی‌دانم در جده و در اضافه، جده که تصویر، حالا آن بحث‌هایش که هیچی، خودشان هم اشکال داشتند. با قطع نظر از آن جهاتی که ایشان دارد و انصافاً بحث مرحوم آشیخ محمد حسین خوب است. این بحث مرحوم آشیخ محمد حسین اجمالاً بحث لطیفی است. که شما حق الماره را نمی‌توانید درجه ضعیف از ملک تفسیر بکنید.

س: مفهوم مشکک نیست یعنی؟

ج: نه مرحوم آشیخ محمد حسین می‌گوید نه اینکه مفهوم مشکک است. انواع مختلف حق است. یک سنخ نیست. این مطلب آشیخ محمد حسین دیگران هم نوشتند، ایشان لم اجد ۳۷:۴۲ نوشتند عده‌ای که انواع مختلف است.

حالا حق الرهانه؛ انصافش در حق الرهانه، انصافش عرض می‌کنم آن درجه ضعیف ملکی را که مرحوم نائینی گفت می‌شود تطبیق کرد. در حق الماره نمی‌شود. خوب دقت کنید. در حق الماره نمی‌شود تطبیق کرد، اما در حق الرهانه می‌شود تطبیق کرد. چون من فعلاً قدرت بیع این را دارم، دارم اگر نداد بفروشم. این می‌توانی نیست. این اجازه نیست. خوب دقت کنید.

آنجا می‌گوید اجازه داری از این، این تنبه مرحوم آشیخ محمد حسین لطیف است.

س: آنجا هم تصرف می‌کند، تصرفی که مقید به

ج: حالا شما ببینید این چند روزی که من بحث می کنم، این اباحت را به هم بریزید می توانید جامع بین اینها تصور بکنید که یک نکته...

این مطلبی را که مرحوم آشیخ محمد حسین اشکال می کند به نائینی در درجه ضعیف از ملک، در حق الماره واضح است به نظر من.

س: در حق الماره مالک می تواند منع بکند؟ من همان جا می خواهم بخورم منع بکند

ج: بله، معلوم نیست بتواند اگر شارع حکم شرعی باشد معلوم نیست.

روشن شد چه می خواهم بگویم؟ نمی دانم مراد من... چون مرحوم آشیخ محمد حسین دارد به نائینی اشکال می کند، در حق الرهانه اشکال ایشان وارد نیست. ببینید نکته فنی حق الرهانه با حق الماره فرق می کند. چرا؟ در حق الرهانه این حق برای شما فعلی است. توانستن فروختن می توانید بفروشید،

س: حق الرهانه را می تواند منتقل بکند به شخص دیگری یا خودش

ج: حالا آن بحث دیگری است. نقل و انتقال بحث دیگری است. دقت کردید؟

اما در حق الماره فقط توانستن است. برداشت خورد، مالکش می شود، درست است، نخورد نه.

روشن شد؟

انصافا چون من کمی داریم با آقای بین نائینی و بین آشیخ محمد حسین داریم بحث می کنیم، انصافا در حق الرهانه اشکال ایشان به نائینی وارد نیست به نظر من.

چرا؟ چون حق الرهانه می گوید شما سیطره دارید بر این مال. سیطره چقدر است؟ سر وقت، این سیطره فعلی است. نه اگر خواستید می آید نخواستی نمی آید. این سیطره را قرار داد. اگر نخواستید اسقاطش بکن. این مثل حق الماره نیست. در حق الماره اگر نخواستید هم که هیچی، اسقاط نمی کند شما. در حق الماره نخوردید هم نخوردید هیچی نشد. اما اینجا شما اسقاط می کنید. می گوید آقا من رهن

را نمی خواهم، رهن را برگرداندم. ابراء می کنید. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین